

Akhlaq-i zīstī

i.e., Bioethics Journal

2024; 14(39): e5

The Bioethics and Health
Law InstituteMedical Ethics and Law
Research CenterInternational Association
of Islamic Bioethics

Examining the Relationship between Ethics and Politics in the Government of Muawiyah (41-60 AH) with a Look at the Theory of Malik Ben Nabi

Zeinab Karimi^{1*}, Masoumeh Dehghan²

1. Department of Islamic Studies, Faculty of Theology and Islamic Studies, Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran.

2. Department of History, Faculty of Literature and Humanities, Shiraz University, Shiraz, Iran.

ABSTRACT

Background and Aim: The Holy Quran has emphasized a lot on ethics and the issue of paying attention to ethics in political decision-making is a very important issue in the political governance of Islam. In such a way that the ultimate goal in politics and governance is to achieve the happiness of the Islamic Ummah, not to achieve domination and power. At the beginning of the Umayyad rule, the grab of power to secure personal and tribal interests became the goal of the rulers' actions and Mu'awiyah's actions based on the absence of a two-way relationship between politics and ethics became the model of the caliphs after him. In this way, Umayyad politics under the leadership of Mu'awiyah was a separation between the two categories of politics and ethics. The problem of the present research is to investigate the performance of Muawiyah in relation to the separation of ethics and politics and to analyze the examples of violations of ethics in his policies as the founder of the Umayyad government in the history of Islam. In this regard, we will have a look at the theory of Malik Ben Nabi in the political ethics of the Umayyad era in order to clarify how Muawiyah's behavior in the field of action and opinion led to the decline of Islamic governance and was able to regress political ethics in Islamic governance.

Methods: This research is a review, descriptive and analytical study and its data has been provided by collecting research slips from library sources.

Ethical Considerations: The principles of honesty and trustworthiness have been observed in the entire research process.

Results: During the Umayyad dynasty period, especially the period of Muawiyah's rule, due to the priority of power over happiness, a constructive relationship between ethics and politics was not established; Rather, in order to gain power, methods contrary to the approach of ethics and politics were adopted.

Conclusion: Muawiyah and the Umayyad government in general in the field of Islamic civilization by using anti-ethical methods such as Creating terror, poisoning and terror, lying, falsifying hadith and cultural activities and reproduction of Jahili ideas, caused a negative and inconsistent relationship between ethics and politics in the field of governance.

Keywords: Muawiyah; Umayyad dynasty; Ethics; Politics; Power; Government

Corresponding Author: Zeinab Karimi; **Email:** Zeinabkarimi3197@gmail.com

Received: June 04, 2023; **Accepted:** August 14, 2023; **Published Online:** July 17, 2024

Please cite this article as:

Karimi Z, Dehghan M. Examining the Relationship between Ethics and Politics in the Government of Muawiyah (41-60 AH) with a Look at the Theory of Malik Ben Nabi. *Akhlaq-i zisti, i.e., Bioethics Journal*. 2024; 14(39): e5.



انجمن بین‌المللی اخلاق زیستی اسلامی | مرکز تحقیقات اخلاق و حقوق پزشکی | انستیتو اخلاق زیستی و حقوق سلامت

مجله اخلاق زیستی

دوره چهاردهم، شماره سی و نهم، ۱۴۰۳

بررسی رابطه اخلاق و سیاست در حکومت معاویه (۶۰-۴۱ ق.م)

با نگاهی به نظریه مالک بن نبی

زینب کریمی*^۱، معصومه دهقان^۲

۱. گروه معارف اسلامی، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران.

۲. گروه تاریخ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شیراز، شیراز، ایران.

چکیده

زمینه و هدف: قرآن کریم بر موضوع اخلاق تأکید بسیار داشته است و مسأله توجه به اخلاق در تصمیم‌گیری‌های سیاسی موضوعی بسیار مهم در حکمرانی سیاسی اسلام است، به گونه‌ای که هدف نهایی در سیاست و حکمرانی کسب سعادت امت اسلامی می‌باشد، نه دستیابی به سلطه و قدرت. در آغاز دوره حکومت امویان قبضه قدرت برای تأمین منافع شخصی و قبیله‌ای هدف اقدامات حکمرانان گردید و عملکرد معاویه مبتنی بر عدم رابطه دوسویه سیاست و اخلاق، الگوی خلفای بعد از وی گردید، بدین‌صورت سیاستگذاری امویان به رهبری معاویه تفکیک میان دو مقوله سیاست و اخلاق بود. مسأله پژوهش حاضر بررسی عملکرد معاویه در رابطه با انفکاک اخلاق و سیاست و تحلیل مصادیق نقض اخلاقیات در سیاست‌گذاری‌های وی به عنوان بنیانگذار حکومت امویان در تاریخ اسلام است. در این راستا نگاهی به نظریه مالک بن نبی در اخلاق سیاسی عصر اموی خواهد داشت تا روشن شود از نظر اندیشه سیاسی اقدامات معاویه در حوزه عمل و نظر چگونه حکمرانی اسلامی را به زوال کشاند و توانست اخلاق سیاسی را در حاکمیت اسلامی به قهقرا برد.

روش: پژوهش حاضر یک مطالعه مروری، توصیفی و تحلیلی است و داده‌های آن از طریق گردآوری فیش‌های تحقیقاتی از منابع کتابخانه‌ای فراهم آورده شده است.

ملاحظات اخلاقی: در تمامی فرآیند پژوهش، اصول صداقت و امانتداری رعایت شده است.

یافته‌ها: در دوره بنی‌امیه به ویژه دوره حکومت معاویه به دلیل اولویت قدرت نسبت به سعادت رابطه‌ای سازنده میان اخلاق و سیاست برقرار نشد، بلکه برای پیمودن راه کسب قدرت، شیوه‌های مخالف رهیافت اخلاق و سیاست اتخاذ گردید.

نتیجه‌گیری: معاویه و به طور کلی حکومت امویان در عرصه تمدن اسلامی با به کارگیری روش‌هایی چون ایجاد رعب و وحشت، مسمومیت‌سازی و ترور، دروغ‌پردازی، جعل حدیث و فعالیت‌های فرهنگی و بازتولید اندیشه‌های جاهلی و... باعث شدند رابطه منفی و ناسازگار میان اخلاق و سیاست در حوزه حکمرانی صورت گیرد.

واژگان کلیدی: معاویه؛ بنی‌امیه؛ اخلاق؛ سیاست؛ قدرت؛ حکومت

نویسنده مسئول: زینب کریمی؛ پست الکترونیک: Zeinabkarimi3197@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۳/۱۴؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۵/۲۳؛ تاریخ انتشار: ۱۴۰۳/۰۴/۲۷

خواهشمند است این مقاله به روش زیر مورد استناد قرار گیرد:

Karimi Z, Dehghan M. Examining the Relationship between Ethics and Politics in the Government of Muawiyah (41-60 AH) with a Look at the Theory of Malik Ben Nabi. *Akhlaq-i zisti, i.e., Bioethics Journal*. 2024; 14(39): e5.

مقدمه

اخلاق و سیاست از مهم‌ترین موضوعاتی است که همواره مورد توجه مورخان و پژوهشگران قرار گرفته است. در گذر زمان حاکمان و سیاستمداران با این دو مقوله مهم به گونه‌های مختلف برخورد کرده‌اند تا آنجا که پیامدهای آن جامعه را تحت تأثیر قرار داده است. برخی به تفکیک و جدایی میان این دو مقوله معتقدند و سیاست را جدا از اخلاق مورد توجه داده‌اند و رابطه‌ای میان این دو قائل نیستند. در مقابل گروهی دیگر عقیده دارند که رابطه‌ای عمیق میان سیاست و اخلاق برقرار است و رشد و تعالی جامعه در اخلاق مدار بودن سیاست و عملکرد سیاستمداران است. از این رو بررسی جایگاه و نقش اخلاق در سیاست و ارتباط این دو مسأله از موضوعات مورد توجه اندیشمندان سیاسی و نظریه‌پردازان است. در تمدن اسلامی با تشکیل دولت نبوی در مدینه اخلاق به عنوان جزئی از سیاست قرار گرفت و حکومت نبوی با ارزش‌های جاهلی به مقابله پرداخت و حاصل آن رشد اخلاقیات در ابعاد مختلف، از جمله سیاست بود، اما با روی کار آمدن دولت امویان با سرمداری معاویه در سال ۴۱ قمری تغییراتی در امور سیاسی تمدن اسلام رخ داد و سیاست در این دوره بر اساس عملکرد معاویه روشی جدید را در پیش گرفت و با شیوه‌های مختلف اصولی به کار گرفته شد که برای پیشبرد اهداف سیاسی، پایبندی به مباحث اخلاقی تحت تأثیر قرار گرفت و میان سیاست و اخلاق رابطه ناسازگار و منفی پدید آمد. معاویه به عنوان بنیانگذار حکومت امویان در سال ۴۱ قمری به روش استیلا به حکومت رسید و در دوران حکومت خود پایه‌گذار جدایی اخلاق از سیاست گردید. وی با برنامه‌های فرهنگی و فکری خود سبب نهادینه شدن بسیاری از روش‌ها و اصول سیاسی مغایر با اخلاق در تمدن اسلامی شد؛ هدف این تحقیق بررسی و شناخت نقش اخلاق در رویکرد سیاسی معاویه در حوزه عملکرد سیاسی است. این پژوهش درصدد پاسخگویی به این پرسش است که رابطه اخلاق و سیاست در عملکرد معاویه به چه صورت بوده است؟ فرضیه این تحقیق بر این است که با توجه به روی کار آمدن معاویه به روش استیلا و

پیشینه خاندان اموی در اسلام، سیاست‌های وی بر اساس جدایی اخلاق از سیاست صورت گرفته است. عدم دسترسی به تمام منابع مورد نیاز از محدودیت‌های این پژوهش بوده است. درباره پیشینه و سابقه این تحقیق باید گفت پژوهش‌های چند در حوزه رابطه سیاست و اخلاق در حکمرانی اسلامی انجام شده است از قبیل: ظهیری (۱۳۹۲ ش.) در مقاله «اخلاق سیاسی و تعادل اجتماعی» عناصر و مؤلفه‌های اتحاد و انسجام را مورد توجه قرار داده است و میان رعایت اخلاق سیاسی و ایجاد تعادل در جامعه رابطه‌ای از نوع تأثیر و تأثر دوسویه فرض شده است؛ در اسلام، قدرت فقط در چهارچوب اخلاقی مجاز است و رعایت اخلاق در سیاست منجر به تعادل واقعی است. بنابراین این مقاله به تعادل اجتماعی حاصل از رعایت اخلاق در دین اسلام پرداخته است (۱). این مقاله به صورت کلی در آگاهی‌بخشی نسبت به کلیت موضوع مناسب است، اما به صورت تخصصی با موضوع پژوهش حاضر، ارتباط مستقیم ندارد. دهقان سیمکانی (۱۳۹۴ ش.) در مقاله «رابطه اخلاق و سیاست؛ بررسی رویکرد ماکیاولیستی بنی‌امیه» به مطالعه هم‌سخنی‌های دو جریان فکری اموی و ماکیاولی در زمینه رابطه اخلاق و سیاست پرداخته است (۲). این اثر به وجود شباهت میان نظرات و اندیشه ماکیاولیسی و دیدگاه اموی اشاره دارد، اما به مسأله اخلاق نپرداخته است. مسعودی و ساداتی‌زاده (۱۳۹۴ ش.) در مقاله «رابطه اخلاق و سیاست» به بررسی چهار دیدگاه مختلف پرداخته‌اند: ۱- دیدگاه تبعیت اخلاق از سیاست؛ ۲- جدایی اخلاق از سیاست؛ ۳- نظریه اخلاق دوسطحی؛ ۴- نظریه یگانگی اخلاق و سیاست؛ و نظام‌های سیاسی را در صورتی منجر به سعادت می‌داند که مبتنی بر اخلاق باشد (۳). این پژوهش به معرفی نظریه‌ها پرداخته است و از حیث شناختی برای پژوهش حاضر مفید است، اما ارتباط مستقیمی با موضوع این پژوهش ندارد. از جمله آثار دیگری که به نوعی به حوزه سیاست و اخلاق در دوره اموی پرداخته‌اند، می‌توان به: اخلاق و سیاست، رویکردی اسلامی و تطبیقی، نوشته محمدرضا احمدی طباطبایی؛ تاریخ سیاسی اسلام در عصر امویان، نوشته حسینعلی ممتحن؛

شکل‌های مختلف مورد توجه اندیشمندان سیاسی بوده و نحوه ارتباط سیاست و اخلاق جوامع را تحت تأثیر قرار داده است. در تمدن اسلامی نیز با تشکیل حکومت اسلامی در مدینه به رهبری رسول خدا (ص) رابطه‌ای مثبت و سازنده میان دو مقوله اخلاق و سیاست شکل گرفت، اما با روی کار آمدن معاویه و تشکیل دولت امویان زاویه‌ای آسیب‌زننده بین سیاست و اخلاق ایجاد و سیاست را منهای اخلاق مبنای عمل قرار گرفت. در این پژوهش ابتدا نگاهی به نظریه مالک بن نبی در اخلاق سیاسی عصر اموی خواهیم داشت و به دنبال آن مصادیق سیاست‌های ضد اخلاقی معاویه در حکمرانی تبیین و تحلیل می‌گردد.

۱. رویکرد اخلاقی سیاسی امویان در نظر مالک بن نبی: در پرتو چهارچوب نظری انتخاب‌شده برای مطرح کردن مسأله تحقیق از نظریه مالک بن نبی مفاهیم به کاررفته در این نظریه چون غریزه، روح و تقابل بین این دو در نظام فکری بنی‌امیه استفاده شده است.

مالک بن نبی فیلسوف اندیشه سیاسی، اندیشمند، مدرس و نویسنده الجزایری (۱۹۷۳-۱۹۰۵ م) است؛ وی از متفکران معاصر است که به بررسی مشکلات تمدن‌ها به ویژه تمدن اسلامی پرداخته است و رویکرد خاص خود را پیرامون مشکلات تمدنی دنیای اسلام بر اساس روان‌شناسی و جامعه‌شناسی ارائه کرده است.

مالک بن نبی جهت ریشه‌یابی مشکلات جهان اسلام، با طرح دیدگاهی تمدنی کوشید به عناصر اصلی مورد نیاز جهت اصلاح جوامع اسلامی بپردازد. او جوهره مشکل هر ملتی را مشکلی تمدنی می‌دانست و معتقد بود که تنها راه حل مشکلات، فهم عوامل تمدن و تمدن‌برانداز است. وی تمدن اسلامی را دارای فرایندی می‌داند که مرحله تعادل آن، یا به قول بن نبی مرحله روح آن، در تمدن مدینه رخ داده است و تمدن دمشق، مرحله رویارویی عقل در مقابل روح است و تمدن بغداد مرحله عقل. طبق این نظریه جنگ صفین و روی کار آمدن معاویه در عرصه قدرت‌نمایی تمدن اسلامی در دمشق سبب تغییرات عمده در پیکره تمدن اسلامی شده

خلافت اموی؛ بررسی سیاسی، نوشته عبدالامیر عبد دیکسون (Dixon) اشاره کرد.

پژوهش حاضر به عملکرد شخص معاویه به عنوان بنیانگذار حکومت اموی در عرصه تاریخ تمدن اسلامی و بررسی نقش اخلاق در سیاست‌گذاری‌های وی پرداخته است.

روش

در این پژوهش سعی شده است با روشی منظم و منطقی، اطلاعات توصیفی موجود در کتاب‌ها، منابع تاریخی مربوط به دوره امویان جمع‌آوری و تدوین گردد و تصویری منسجم از نقش اخلاق در سیاست‌های اتخاذشده بنی‌امیه به ویژه معاویه در عرصه تمدن اسلامی ارائه گردد. با توجه به نوع پژوهش و منابع استفاده‌شده، روش گردآوری داده‌ها، کتابخانه‌ای است و در همه قسمت‌های مقاله، از داده‌های منابع مکتوب شامل کتاب‌ها، مقالات، نرم‌افزارهای علوم اسلامی و سایت‌های معتبر و ابزار فیش‌نگاری استفاده شده است. همچنین در کنار ارائه منظم و منسجم داده‌ها، تحلیل آن‌ها با روش توصیفی-تحلیلی مورد توجه بوده است.

یافته‌ها

با تشکیل دولت اسلامی از سوی رسول خدا (ص) تحولی در عرصه سیاست رخ داد و روابط سیاسی مبتنی بر رعایت اخلاق شکل گرفت؛ در دوره خلفای راشدین با توجه به تکیه خلفا به سنت پیامبر زاویه محسوسی با عملکرد پیامبر ایجاد نگردید. این روند در دوره بنی‌امیه با روی کار آمدن معاویه تغییر یافت و یک نوع گسست میان اخلاق و سیاست ایجاد شد. دلیل این امر اولویت قدرت دنیوی حاکم نسبت به سعادت امت اسلامی بود و برای پیمودن مسیر دستیابی به قدرت، شیوه‌های مخالف رهیافت اخلاق و سیاست اتخاذ شد.

بحث

اخلاق و سیاست از مهم‌ترین حوزه‌های زندگی اجتماعی است. رابطه دوسویه این دو مقوله در دوره‌های مختلف تاریخی به

می‌ساخت، لذا جامعه دچار بحران هویت و بی‌شکلی فرهنگی گردیده بود و عناصر فرهنگی متفاوت ایرانی، اسلامی، سامی و یونانی در جامعه موج می‌زد (۶). در این دوره نقش وجدان جمعی، یعنی صحابه را می‌توان بسیار مهم دانست، هم در ایجاد هم‌گرایی در دوره خلیفه اول و دوم و در واگرایی در دوره خلافت عثمان به بعد، صحابه به عنوان عامل مؤثر اجتماعی در عرصه تمدن حضور داشتند و نمود بارز آن نبرد صفین بود.

به اعتقاد بن نبی، در یک نظام دقیق و والای اخلاقی، غرایز و خوی حیوانی و واکنش‌های فرد کاملاً مهار می‌شود و جامعه نیز تابع شبکه نیرومندی از روابط خواهد بود. در این مرحله، «غریزه» ساکت است و همه افراد و اجزای جامعه همچون «بنیان مرصوص» با ندای «روح» حرکت صعودی سریعی را در پیش می‌گیرند. از دیدگاه بن نبی، این مرحله در تاریخ تمدن اسلامی مطابق است با فاصله زمانی میان نزول وحی در غار حراء تا واقعه صفین در سال ۳۸ قمری که با ورود معاویه به صحنه حوادث، توازن میان «روح» و زمان از بین رفت (۴، ۷). در واقع در این مرحله از تمدن اسلامی است که با روی کار آمدن بنی‌امیه به رهبری معاویه رویکرد اخلاقی در سیاست کنار زده شد و انحراف تمدن اسلامی از این مرحله شروع شد و کناره‌گیری یا کم‌رنگ‌شدن اخلاق در عرصه سیاست سبب انحراف در تمدن اسلامی شد.

۲. رابطه سیاست و اخلاق در حکمرانی معاویه: نهادینه‌شدن جدایی اخلاق و سیاست امری است که در دوره بنی‌امیه پایه‌گذاری شده است؛ جدایی اخلاق و سیاست نقشه‌ای بود که از زمان بنی‌امیه و بنی‌عباس طرح‌ریزی گردید (۸)، ولی شکل عمل‌گرایی این سیاست امری است که در دوران پایتختی دمشق در تمدن اسلامی، توسط معاویه و امویان ارائه و اجرا گردید؛ «در سبک معاویه راه همان است که او رفت، یعنی سبک سیاست ماکیاولی و در سبک عالی، یعنی پاسداری مصالح عالی بشریت و معنویت، راه همان است که علی رفت» (۹).

است؛ توازن میان روح و ماده از بین رفته و به تدریج ابهت و بزرگی عقل در مقابل روح نمایان شده؛ وی معتقد است در دوره امویان در دمشق تمدن اسلامی از حالت یک نیروی دافعه که در عمق جان‌ها نفوذ کرده بود، به خارج رفت و وارد سطح زمین شده و به صورت افقی تا مرز چین‌گسترش یافت (۴)، ولی جنگ صفین و روی کار آمدن معاویه در دمشق آغاز انحطاط تمدن اسلامی دانسته شده است، زیرا در دمشق مبارزه میان روح جاهلیت و روح قرآن صورت گرفت و معاویه توازن بین روح و زمان را بر هم زد و این عدم توازن سبب انحراف تمدن اسلامی شد، زیرا اسلام بر اساس این توازن پایه‌گذاری شده بود (۵). از نظر مالک اقدامات معاویه در دمشق از قبیل جنگ صفین، از نظر روانی یک شوک بر نظام اعمال بازدارنده در تمدن اسلامی بود که در نتیجه آن انسان در جامعه اسلامی توان خود در برابر بُعد غریزه خویش را از دست داد. از نظر اجتماعی نیز صفین نشان داد که نیروهای اجتماعی در جامعه دچار تزلزل شده و یا از کار افتاده‌اند، زیرا این نیروها در جبهه مخالف الگوی برتر اخلاقی جامعه، فعالیت می‌کنند (۴). در اسلام بعد از رحلت رسول‌الله (ص) به ویژه در زمان امویان برخی از سنت‌های جاهلی ارائه شد و قبیله به مثابه یک عقلانیت کل عمل کرد. فعالیت سیاسی گروه‌ها را هدایت کرد و تعلقات خونی و نیاکانی موجبات همبستگی و پیوند را فراهم نمود، اما نگرش قبیله‌ای تنها در جوامع ابتدایی می‌توانست پاسخگو باشد و از یک نوع همبستگی سلولی - مکانیکی ساده برخوردار بود که همانا وجدان جمعی و همگانی بسیار قوی بود، اما با فتوحات اسلام که با سیستم دولتی اداره می‌شد به تدریج و الزاماً ساختار از حالت ابتدایی خارج شده و به سوی نوگرایی پیش رفت و این نوسازی جامعه موجب پیدایش گروه‌های جدید و جا به جایی گروه‌های قدیمی شد و آن عامل وحدت‌بخش نخستین (وجدان جمعی) دچار خلل گردید. از طرف دیگر با توجه به ساختار سیاسی امویان، از منظر جغرافیای انسانی نیز هویت مبنی بر ملیت تاریخی نمی‌توانست تعیین‌کننده باشد، زیرا جنگ‌ها، کوچ‌های سیاسی، اسارت و بردگی موجب جا به جایی انسانی شده و تعیین هویت در محدوده جغرافیای و تاریخی را نیز ناممکن

خوارج شد. معاویه و عمرو عاص با شعار حکمیت خداوند، سبب دودستگی و دشمن تراشی برای امام (ع) شدند. در واقع خوارج فاقد بصیرت بودند و ثمره عدم بصیرت شبیهه و فاصله گرفتن از حقیقت بود (۱۳). همچنین از عوامل نفوذی معاویه در صفین می توان از اشعث بن قیس یاد کرد. عتبه بن ابی سفیان (فرستاده معاویه به نزد اشعث) با بزرگ و مهم خواندن اشعث وی را کسی می دانست که می تواند بازماندگان را نجات دهد! (۱۴).

۲-۱-۲. ارائه چهره مقدس مآبی: معاویه در دوران حکومت خود همواره سعی در ارائه چهره دینی از خود داشت، زیرا از عدم مشروعیت دینی خود و خاندان بنی امیه در جامعه اسلامی آگاه بود. شاید به این دلیل تا زمانی که امام علی (ع) به شهادت نرسیده بود ادعای جدی خلافت نداشت، ولی بلافاصله بعد از شهادت امام (ع) دست به اقدام جدی و عملی زد. از این رو معاویه در مدت طولانی امارت بیست ساله خود در شام سعی در کسب مشروعیت دینی برای خود و بنی امیه داشت و اقدامات و تدابیر مختلف را برای این امر به کار بسته بود. در واقع معاویه در صفین با بر سرنیزه کردن قرآن، خود را پیرو قرآن و حکم آن نشان داد و با عوام فریبی، مقدس مآبی و فریب کاری در تلاش برای رسیدن به مقاصد سیاسی بود. معاویه علاوه بر این در فضیلت و دین داری خود جعل احادیث کرده و با نمازهای اول وقت خود در مسجد جامع دمشق همواره برای شامیان چهره ای دین دار از خود به نمایش گذاشت و این چهره آرای معاویه همسویی زیادی با اصول ضد اخلاق مانند ریاکاری، دروغ و فریب کاری داشت و مبین تفکر عدم نقش اخلاق در سیاست بود، به طوری که در این رابطه اندیشمندان سیاسی معتقدند: «چون دین و (اخلاق) سبب تقویت و استحکام دولت می شود، شهريار باید آن را رواج دهد و خود را دین دار نشان دهد، چون دین سبب تقویت دولت می شود، هر چیزی که موافق دین است، حتی اگر درست نباشد، باید پذیرفته شود و تقویت شود» (۱۵)، یعنی به آموزه های دینی منفعت طلبانه و ابزارانگاره توجه شده است (۱۵). در برخی مواقع اغفال مردم برای رجل سیاسی جهت

برخی از اندیشمندان ریشه ایجاد تفکر جدایی دین و یا اخلاق را از سیاست مربوط به حوادث صدر اسلام و در جریان سقیفه می دانند (۱۰).

طبق نظریه های مخالف نقش و نفوذ اخلاق در سیاست شهريار نباید خود را اسیر ملاحظات اخلاقی کند، او باید برای دستیابی به قدرت و مقصود اصلی خود به هر کار پلیدی دست بزند، هر چند باید ظاهر او دادگر و بخشنده باشد (۱۱). در دوره امویان معاویه در واقع با عوام فریبی خود را به ظاهر دین دار نشان می داد و به خود لقب های کاتب وحی و خال المؤمنین داده بود، اما برای رسیدن به قدرت از هر شیوه نادرستی استفاده می کرد. مانند نظر ماکیاوولی (Machiavelli) که: «رنگ آمیزی رفتار و ظاهر سازی را برای یک انسان سیاسی «باید» تلقی کرد» (۱۲).

در واقع اصول سیاسی معاویه و سپس ادامه دهندگان بنی امیه بر شیوه هایی چون ارباب به وسیله غارت و قتل، وعده های فریبنده، ترور و مسموم سازی، اجیر کردن افراد برای جعل حدیث و دروغ بستن به خدا و رسول الله (ص) استوار بود (۹). برخی از این اصول ناسازگار اخلاقی معاویه و بنی امیه را می توان در فعالیت های عملی و مبارزه منفی در ساختار حکومت و خلافت اسلامی و نیز تلاش در تغییر اندیشه سیاسی جامعه مورد بررسی قرار داد. از این رو ابتدا به اقدامات عملی معاویه پرداخته می شود، زیرا نمود رفتار و عملکرد سیاسی و تصمیم گیری های وی در دوران حکومتش می باشد و در ادامه تأثیرات طولانی مدت بر ساختار اندیشه سیاسی تمدن اسلامی ارائه شده است.

۲-۱. فعالیت های عملی معاویه در عرصه سیاسی

۲-۱-۱. تفرقه افکنی: یکی از شگردهای معاویه در عرصه سیاست ایجاد دشمن برای مخالفان خود بود و با تهییج احساسات و هزینه کردن برای افراد مختلف، سعی در تولید دشمنان جدید برای دستگاه خلافت امام (ع) داشت.

در واقع یکی از علل پیدایش خوارج را می توان معاویه دانست، زیرا معاویه در طی راه اندازی ماجرای حکمیت در جنگ صفین سبب شبیهه و شک در میان سپاه امام (ع) شد، و باعث رشد

رسیدن به هدف واجب است (۱۶) و ظاهر فریبی و رنگ آمیزی رفتار نیز برای یک شهروار یک الزام است (۱۲).

معاویه علاوه بر این اقدامات مقدس مآبی، به نشر علوم قرآنی، قرائت و فقه در دمشق نیز توجه داشته، به طوری که در دوره وی و پس از آن علوم دینی در مساجد دمشق تدریس و تعلیم داده می‌شد؛ این امر یکی از اعمال معاویه در جهت ارائه تصویر مقدس مآب در نظر جامعه بود.

۲-۱-۳. نیرنگ و حيله‌گری: در دوره اموی با استفاده از ابزار نیرنگ و فریب در عرصه سیاست بسیاری از حاکمان امور سیاسی خود را خارج از مفاهیم اخلاقی و مبتنی بر سود و منفعت سیاسی پیش بردند. بنیانگذار استفاده از ابزار نیرنگ معاویه بود. معاویه فردی بود که با ظاهر فریبی سبب گمراهی مردم شده و خواسته‌های سیاسی خود را با لطایف الحیل مطرح می‌کرد. امام علی (ع) درباره حيله‌گری معاویه می‌فرماید: «به خدا سوگند! معاویه از من زیرک‌تر نیست، ولی او مکر و حيله‌گری می‌کند و اگر ناپسندی خدعه و نیرنگ نبود، من از زیرک‌ترین افراد مردم بودم. هر خدعه و بی‌وفایی گناه است و هر گناهی، نافرمانی خداوند» (۱۷).

معاویه برای اولین بار در تاریخ اسلام خدعه و نیرنگ را به مثابه ابزاری برای رسیدن به قدرت و حکومت مورد بهره‌برداری قرار داده است و خلافت اسلامی را تا مرتبه سلطنت دنیوی فرو کاست و منش و روش کسرابی و قیصری را در قالب نو باز تولید کرد (۱۸). همسویی حيله و عوام‌فریبی معاویه با سیاست به گونه‌ای بود که اخلاق را در عرض سیاست و به صورت مستقل نمی‌بیند، بلکه از نظر وی سیاست محدود به هیچ حکم اخلاقی نیست و مهم رسیدن به هدف و مقصود اصلی است، بدین‌گونه در عملکرد سیاسی و کسب قدرت وی اولین قربانی، اخلاق بود.

حيله بر سرنیزه کردن قرآن‌ها در جریان جنگ صفین و شکل‌گیری ماجرای حکمیت نیز از دیگر حيله‌گری‌ها و عملکرد ضد اخلاق معاویه برای پیشبرد امور سیاسی‌اش بود. تلاش برای روی کار آمدن ابوموسی اشعری در انتخاب حکم نیز خدعه دیگری بود (۱۹). معاویه به سبب عهد شکنی در جریان

صلح با امام حسن (ع) غدار معرفی شده است، زیرا اعتراف کرده است که تمام عهدهای خود را با امام حسن (ع) زیر پا نهاده است (۱۹).

بنابراین معاویه در موقعیت‌های مختلف اخلاق را ذبح می‌کرد تا به اهداف سیاسی دست یابد. او نه به هدف برپایی نماز و روزه، بلکه برای کسب قدرت می‌جنگید. در خطبه آغازین حکومت وی در کوفه این امر توسط خود معاویه بیان شده است.

نقض عهد از ضد اخلاق‌ترین اقدامات است؛ این امر توسط معاویه در تمدن اسلامی شکل گرفت. وی برای رسیدن به قدرت هر وسیله‌ای را مجاز دانسته و سیاست را به مثابه «فن حکومت» یا فن تسخیر قدرت تعریف کرده است (۲۰).

همانطور که اشاره گردید، معاویه خود اعتراف کرده است که تمام قول‌های خود را با امام حسن (ع) زیر پا نهاد و هدفش فقط رسیدن به قدرت بوده است و در نظر ماکیاولی نیز شهروار هر کاری را برای حفظ مقام و گسترش قدرت خود می‌تواند انجام دهد و در حقیقت به سود کشورش انجام داده است (۱۶).

۲-۱-۴. پایه‌گذاری سب و لعن امام علی (ع) توسط معاویه: تخریب چهره‌ها یکی از اصول ضد اخلاق است که در دوران حکومت بنی‌امیه نمود عملی یافته است، به طوری که مروان بن حکم در این‌باره گفته است: اساساً حاکمیت جز با سیاست سب علی (ع) پابرجا نمی‌ماند (۲۱). این مسأله به دستور معاویه آغاز شد و به صورت یک رسم در دوره امویان، پایه‌گذاری شد. جز دوره کوتاه حکومت عمر بن عبدالعزیز، همواره سب و لعن امام علی (ع) بر منبرها رواج داشت. در منابع آمده است که معاویه با خوارج در برائت از امام علی (ع) و لعن ایشان در منبر شهرها همکاری می‌کرده است (۱۹).

معاویه بعد از نماز خطبه‌های تکراری و همیشگی داشت که محتوای آن سب و لعن امام علی (ع) بود، از جمله خطبه‌های تکراری زمان وی، «خداوند به راستی که ابوتراب نسبت به دین تو ملحد شده و مردم را از راه تو باز داشته است، پس او را سخت لعنت فرما و به عذابی دردناک مبتلایش کن» (۱۹).

سستی در میان سپاهیان امام علی (ع) می‌دانست و از سوی دیگر تصرف مصر برای معاویه از نظر استراتژیکی اهمیت زیادی داشت، زیرا مصر از ولایت‌های مهم قلمرو اسلامی محسوب می‌شد و دارای موقعیت اقتصادی مناسبی بود. تصرف مصر توسط معاویه در پیشبرد اهداف سیاسی او یک عامل شتاب‌دهنده بود و بازگشت مالک اشتر به مصر سبب عدم دستیابی معاویه به این سرزمین مهم می‌شد. مسمومیت و شهادت مالک بلافاصله مصر را ضمیمه شام کرد و تکیه بر مسند خلافت به معاویه نزدیک‌تر شد (۲۵).

از دیگر شخصیت‌های برجسته‌ای که مانع موفقیت و دستیابی معاویه به اهداف سیاسی و حاکمیتی‌اش بود، امام حسن (ع) بودند، زیرا مردم عراق و حجاز با جانشینی یزید موافق نبودند و گفتند تا زمانی که حسن (ع) زنده است کسی با یزید بیعت نخواهد کرد (۲۶). امام حسن (ع) نیز از جمله شخصیت‌هایی بود که معاویه نمی‌توانست با تطمیع، شایعه‌سازی و بهتان با ایشان مقابله کند، در نتیجه با دسیسه جعده همسر امام حسن (ع) و معاویه، مسموم و به شهادت رسانده شد. مسمومیت امام حسن (ع) توسط معاویه در منابع متعدد ذکر شده است (۲۱)، (۲۷).

سعد بن ابی‌وقاص نیز از جمله افرادی بود که مخالف معاویه بود. وی از بزرگان انصار بود و خود را شایسته خلافت می‌دانست و از مدعیان خلافت بود، زیرا علاوه بر حضور در جنگ‌های صدر اسلام، در شورای شش‌نفره عمر نیز یکی از کاندیدها بود. از این جهت خود را شایسته خلافت می‌دانست (۲۶) و در مقابل معاویه قرار گرفته بود. معاویه سعد را مسموم و به قتل رسانید (۱۹، ۲۸).

عبدالرحمان بن خالد بن ولید نیز از دیگر مخالفان معاویه بود. پدرش خالد بن ولید از فاتحان بود، بسیار مورد احترام شامیان بود و مردم به خلافت وی بعد از معاویه شاد بودند (۲۹). همین امر برای معاویه کافی بود تا وی را به قتل برساند. بنابراین ترور از جمله اصول و روش‌های ضد اخلاق سیاسی معاویه بود که در موارد متعدد از آن استفاده می‌کرد و

رفتارها و عملکرد ضد اخلاق سیاسی معاویه محدود به سب و لعن امام علی (ع) نمی‌شد، بلکه در مواردی نیز امام حسن (ع) را دشنام داده است (۱۹) و حمزه (ع) را نیز نبش قبر کرده است، به طوری که طبق گفته ابن سعد هنگام نبش قبر کلنگ به پای آن حضرت برخورد کرده و خون جاری شد (۲۲). بنابراین اقدامات و ترور شخصیتی که توسط معاویه در برخورد با امام علی (ع) و اهل بیت (ع) ایجاد شده است، همگی نمودهای ضد اخلاقی در عملکرد سیاسی معاویه است.

۱-۲-۵. فرایند مسموم‌سازی (ترور): در منابع مبتنی بر عدم نقش اخلاق در سیاست، معتقدند «شهریار هر زمان که صلاح ببیند باید بی‌رحمانه برای دستیابی به اهداف خود از هر وسیله‌ای استفاده کند» (۱۵) که این بی‌رحمی در واقع نشان از مجازبودن قتل و کشتار نیز هست، زیرا «شهریاری که بخواهد شهریاری را از کف نهد، می‌بایستی شیوه‌های ناپرهیزگاری را بیاموزد و هر جا نیاز باشد، به کار بندد» (۲۳). معاویه نیز بدین شکل بی‌رحمانه در تمدن اسلامی اقدام کرد و حذف فیزیکی مخالفان همواره یک روش‌ها و عملکرد سیاسی معمول وی بود. معاویه اولین خلیفه‌ای بود که با استفاده از این روش به حذف مخالفان خود می‌پرداخت. این ترورها شامل افراد بانفوذ و دارای جایگاه قبیله‌ای مهم می‌شد. معاویه در این امر بی‌باک بود تا جایی که امکان‌پذیر بود با تطمیع مخالفان خود را سرکوب می‌کرد؛ در صورت عدم تطمیع به ترور انجام می‌داد. مقصود معاویه از این ترورهای سیاسی اهداف سیاسی و حکومتی بود. در حقیقت سیاست تبلیغ و تطمیع در مورد برخی از مخالفان معاویه چاره‌ساز نبود، زیرا افرادی بودند که از پایگاه و جایگاه مهمی در سطح جامعه اسلامی برخوردار بودند که هزینه‌ها و روش‌های تبلیغی معاویه برای تخریب چهره و ترور شخصیتی آنان راهگشا نبود، بنابراین به سرعت از روش مسموم‌سازی استفاده می‌کرد. مالک اشتر از جمله این افراد بود، زیرا در جنگ صفین نقش مهمی علیه معاویه داشت و می‌توانست سدی مقابل اهداف معاویه باشد. معاویه مالک را دست راست امام علی (ع) می‌دانست (۲۴) و به خوبی از تأثیر مرگ وی بر سپاهیان کوفه آگاه بود؛ شهادت وی را سبب

شخصیت‌های برجسته و مهم تاریخ اسلام را بدین‌گونه از بین برد.

۲-۲. ره‌آورد معاویه در زمینه اندیشه سیاسی

۲-۲-۱. معاویه و جعل حدیث: در اندیشه سیاسی مبتنی بر عدم نقش اخلاق در سیاست آمده است که آنچه که در اخلاق نادرست خوانده شود در سیاست درست تلقی می‌شود، هر چند در نظام‌های اخلاقی گفته می‌شود: «باید راست بگویی، چراکه راستگویی خوب و فضیلت است» در نظام سیاسی و فکری غیر اخلاقی گفته می‌شود: «باید دروغ بگویی، چراکه برای مصلحت کشور و حفظ حاکمیت ضرورت دارد.» بر همین اساس می‌توان اقدام به ترور با مسمومیت‌سازی معاویه را نیز منطبق بر این شیوه‌های بی‌رحمانه و نامشروع و غیر اخلاقی عنوان کرد. یکی از سنت‌های معاندانه معاویه علیه اهل بیت (ع) رواج احادیث جعلی است. آغاز رواج احادیث جعلی در دوره معاویه است؛ این سنت نادرست توسط معاویه در تاریخ اسلام پایه‌گذاری شده است، به طوری که گفته شده است در روزگار معاویه احادیث بسیاری جعل شده است، البته محدثان بزرگ و کسانی که در علم حدیث راسخ بودند در این مورد سکوت نکرده‌اند، بلکه بسیاری از این احادیث جعلی را شناسایی، روشن و مشخص ساخته‌اند که مجعول است و راویان آن‌ها مورد اعتماد نیستند (۱۹).

مهم‌ترین انگیزه معاویه در جعل حدیث به دست‌آوردن مشروعیت دینی بوده است، زیرا معاویه از نظر دینی دارای اصالت مناسبی نبود و خاندان و پدر او سال‌ها با اسلام جنگیده بودند و مادرش به بدی معروف بود (۲۱).

معاویه در طی بخش‌نامه‌های پیاپی به کارگزاران مختلف خود در شهرها، علاوه بر دستور به سختگیری و شکنجه شیعیان امام علی (ع)، به جعل حدیث در فضائل بنی‌امیه و ضد امام علی (ع) فرمان داده بود (۱۹). پس از سال جماعت برای همه کارگزاران خود یک بخش‌نامه عمومی ارسال کرد و گفت: «دمه من از هر کس که چیزی از فضائل ابوتراب و اهل بیت او را نقل کند، برداشته شده است» (۱۹).

این نامه در واقع مرحله اول مبارزه معاویه با اهل بیت (ع) بود. در نامه‌ای دیگر به همه کارگزاران در منطقه حکومتش نوشت: «گواه هیچ یک از شیعیان امام علی (ع) و اهل بیت او را نپذیرند. بنگرید و شیعیان و دوستان و هواداران عثمان را در منطقه حکومت خود و کسانی را که فضائل و مناقب او را نقل می‌کنند؛ گرامی دارید و به خود نزدیک کنید و جایگاه نشستن آنان را به خود نزدیک‌تر کنید و آنچه را که هر یک از ایشان روایت می‌کند همراه نام خود و پدر و عشیره‌اش برای من ارسال کنید» (۱۹).

محتوا و دستورات این نامه مرحله دوم برخورد معاویه با اهل بیت (ع) و شیعیان است. وی در واقع هویت اجتماعی آنان را مخدوش می‌کرد و این امر یکی از روش‌های ضد اخلاقی سیاست بود که توسط معاویه در ابعاد وسیع انجام شده است. نامه سوم معاویه بر این اساس است: «حدیث درباره عثمان فراوان و در هر شهر و هر سو پراکنده شده است و اینک چون این نامه من به دست شما رسید، مردم را به جعل روایت درباره فضیلت‌های صحابه و خلفای اولی فرابخوانید و هیچ خبری را که هر کس از مسلمانان درباره علی (ع) روایت شود، رها نکنید، مگر اینکه مانند آن را برای صحابه بسازید و به نزد من بیاورید که مایه چشم‌روشنی من است و حجت و برهان ابوتراب و شیعیان او را بیشتر در هم شکنند، تا آنکه مناقب و فضیلت عثمان را روایت کنید» (۱۹). در این مرحله، یعنی مرحله سوم مبارزه تبلیغاتی جعل‌سازی معاویه، مبتنی بر ساخت احادیث جعلی در فضیلت صحابه برای همسان‌سازی با امام علی (ع) و سپس مبارزه با نقل احادیث و روایت مربوط به امام علی (ع) و اهل بیت (ع) بود.

مرحله آخر مبارزه معاویه، مقابله فیزیکی و اقتصادی با شیعیان امام علی (ع) است که به همه کارگزاران بخش‌نامه‌هایی ارسال کرده و چنین گفته است: «بنگرید در مورد هر کس که با دلیل ثابت شد امام علی (ع) و اهل بیت (ع) او را دوست می‌دارد، نامش را از دیوان حذف و مقرری سالیانه او را قطع کنید» (۱۹).

در واقع معاویه در طی چند مرحله جعل‌سازی نسبت به امام علی (ع) و اهل بیت (ع) عمل کرده است، ابتدا به منزوی‌ساختن

اهل بیت (ع) پرداخت؛ دومین مرحله طرد اجتماعی آنان و عدم پذیرش گواهی شیعیان، سپس به جعل حدیث در فضیلت صحابه و رد فضیلت بر امام علی (ع) و شیعیان پرداخت. در نهایت حمله فیزیکی و مقابله اقتصادی با شیعیان را بر فشار بیشتر در دستور کار خویش قرارداد.

۲-۲-۲. رواج اندیشه جبرگرایی: جبرگرایی و اعتقاد به ارجاء از جریان‌های فکری و کلامی بود که در دوره حاکمیت امویان گسترش یافت. این جریان بر اعتقاد به مشیت الهی و قضا و قدر الهی اعتقاد داشتند و این اندیشه در عرصه سیاست نیز توسعه پیدا کرد و مورد بهره‌برداری سیاسی امویان قرار گرفت. این نظریه ارتباط نزدیک با نظریه سیاسی استیلا دارد که غلبه به وسیله زور را توجیه می‌کرد و مردم را وادار به اطاعت می‌نمود. امویان به دلیل پیشینه تاریخی خود در مخالفت با اسلام و رسول الله (ص) به توسعه اندیشه جبرگرایی پرداختند و اصول دروغین و نافی اخلاق راستین و صداقت را وارد حکومت و عرصه سیاست تمدن اسلامی نمودند و به خلافت رسیدن خود را عطیه الهی بیان کردند و خود را در

۲-۲-۴. بازتولید فرهنگ و اندیشه‌های سیاسی جاهلی: بنی‌امیه در ابتدا و در دوره معاویه، در راستای تحقق اقتدار و قدرت سیاسی خود به استحاله فرهنگی پرداختند و در زمینه‌های مختلف ابعاد منسوخ‌شده جاهلی که در موارد بسیاری خلاف اصول اخلاقی نیز بود را احیا کردند. برای مثال برای توجیه مبارزات خود در دوران رسول الله (ص) با اسلام به گسترش تفکر جبر و ترویج ارجاء پرداختند. این مسأله به شکل‌گیری فرق و اندیشه‌ها و جریان‌های کلامی و فرهنگی منجر شد. رواج این تفکر لازمه اقتدار سیاسی امویان در اجرای برنامه‌های فرهنگی جاهلی بود. از این رو شعر را به جای قرآن رواج دادند، مجالس لهو و لعب، غنا و طرب را برپا کردند و به توسعه فرهنگ قبیله‌ای دست زدند. در این دوره دسته‌بندی‌ها، قانون‌ها و آداب قبایل قدرتمند و مهم‌تر از همه تعصبات و کینه‌های قدیم همچنان باقی مانده بود و هیچ قدرت سیاسی نمی‌توانست بدون نفوذ فرهنگی حکومت کند. پس امویان در رأس آنان معاویه که حکومتی جدای از قرآن و وصی آورنده آن را شکل داده بود نیازمند فرهنگی بود که جدای از قرآن و تعالیم مفسر راستین قرآن باشد. وی به دنبال جانداختن تحولات فرهنگی بود که قدرت زنده‌کردن مباحث جاهلی و تفرقه‌افکنی و ستیزه‌گری‌های گذشته را داشته باشد (۳۳). بنابراین برخلاف اندیشه نبوی که توسعه اخلاق در همه ابعاد جامعه اسلامی بود، جامعه اموی برای اقتدار سیاسی خود به گسترش اصول جاهلی که از نظر اخلاق با اصول نبوی و اسلامی فاصله زیادی داشت، پرداختند.

۲-۲-۳. دروغ‌پردازی جهت کسب مشروعیت سیاسی: امویان و به ویژه معاویه یکی از اصول مهم اخلاقی، یعنی صداقت را در عرصه سیاست نادیده گرفته و به دروغ‌پردازی پرداختند. معاویه برای کسب مشروعیت سیاسی، حتی ادعای به ارث‌بردن خلافت رسول الله (ص) را به سبب خویشاوندی با رسول الله (ص) را مطرح کرد و وانمود کردند که وارثان خلافت نبوی‌اند و تنها خویشان رسول الله (ص) هستند، به طوری که در برخی از اخبار وارده شده که همانا امویان در میان مردم

نتیجه‌گیری

در گفتمان معاویه و بنی‌امیه، فعل اخلاقی از فعل سیاسی متمایز بود؛ طبیعی است در چنین رویکردی انفکاک عمیقی میان فعل سیاسی و اخلاقی دیده می‌شود. رفتارهای معاویه نشان از این داشت که در گفتمان اموی سیاست معطوف به قدرت است، در حالی که تا قبل از آن به ویژه دوره امام علی (ع) گفتمان سیاست معطوف به فضیلت و سعادت امت اسلامی بود.

سیاست معاویه و بنی‌امیه در دمشق بر پایه رسیدن به هدف با هر وسیله‌ای بود و برای پیشبرد مقاصد خود از هر ابزاری استفاده می‌کرد. معاویه با پایه‌گذاری بسیاری از روش‌های سیاسی ضد اخلاق، سیاست عدم نقش سازگار اخلاق با سیاست را دمشق پایه‌گذاری و سپس به دیگر مناطق تمدن اسلامی انتشار داد. این رویکرد در واقع مهم‌ترین اثر سیاست دمشق بر تمدن اسلامی بود که استفاده از هر وسیله برای دستیابی به هدف (قدرت) مجاز است. رویکرد جدایی اخلاق از سیاست در اندیشه سیاسی تمدن اسلامی به مرکزیت دمشق نه تنها در دوره خود سبب مشکلات فراوان برای جامعه اسلامی، تمدن اسلامی و به خصوص شیعیان آن دوره شد، بلکه سبب نهادینه شدن برخی از شیوه‌های ضد اخلاقی در امور سیاسی در تمدن اسلامی گردید و روند تمدن اسلامی را از مسیر صحیح خود دچار انحراف نمود و زمینه انحطاط حاکمیت را در تمدن اسلامی فراهم آورد، لذا سیاست‌های صادره از دمشق مبنی بر جدایی اخلاق و سیاست سبب اشاعه آن در مراکز دیگر تمدن اسلامی شد. معاویه با اقدامات عملی که در زمان خود او آسیب فراوان به اخلاق سیاسی حاکمیت اسلامی وارد کرد، نه تنها اهداف حکمرانی خود را پیش برد، بلکه توانست سنتی پایدار را در تمام طول خلافت امویان و سپس عباسیان نهادینه کند. اقدامات عملی وی و مبارزات منفی در انفکاک اخلاق از سیاست را در طول دوران خلافتش می‌توان به روشنی جستجو کرد، اما نکته مهم تأثیر اندیشه جدایی اخلاق از سیاست و به نوعی اجرایی کردن سیاست عاری از اخلاق را می‌توان به عنوان برنامه بلندمدت معاویه و

سپس امویان مورد تحلیل قرار داد که شامل تغییر در تفکرات جامعه رواج جبرگرایی و توسعه این اندیشه و در مقیاسی وسیع تولید و رواج احادیث جعلی در جامعه اسلامی بود. بنابراین می‌توان معاویه را فردی دانست که اقدامات عملی و فکری دامنه‌داری را برای جدایی اخلاق از سیاست در حکمرانی اسلامی انجام داده است. در این پژوهش نگاهی به اندیشه مالک بن نبی در زمینه اخلاق سیاسی امویان هم انداخته شد تا بهتر بتوان اقدامات عملی و نظری معاویه را در آسیب به اخلاق و ایجاد انفکاک به دو مقوله اخلاق و سیاست در اندیشه سیاسی اسلام مورد تحلیل قرار داد.

مشارکت نویسندگان

زینب کریمی: طراحی ایده، مطالعه منابع، جمع‌آوری و تحلیل داده‌ها، نگارش مقاله.

معصومه دهقان: راهنمایی و نظارت بر نگارش مقاله.

نویسندگان نسخه نهایی را مطالعه و تأیید نموده و مسئولیت پاسخگویی در قبال پژوهش را پذیرفته‌اند.

تضاد منافع

نویسندگان هیچ‌گونه تضاد منافع احتمالی را در رابطه با تحقیق، تألیف و انتشار این مقاله اعلام نکرده‌اند.

تشکر و قدردانی

ابراز نشده است.

تأمین مالی

نویسندگان اظهار می‌نمایند که هیچ‌گونه حمایت مالی برای تحقیق، تألیف و انتشار این مقاله دریافت نکرده‌اند.

ملاحظات اخلاقی

در پژوهش حاضر جنبه‌های اخلاقی مطالعه کتابخانه‌ای شامل اصالت متون، صداقت و امانتداری رعایت شده است.

References

1. Zahiri SM. Political ethics and social balance. *Journal of Islamic Social Studies*. 2012; 19(1): 163-188. [Persian]
2. Dehghan Symkani R. The Relationship between Ethics and Politics: A Review of Omayyad's Machiavellian Approach. *Marifat*. 2015; 24(3): 61-72. [Persian]
3. Masoudi J, Sadatizadeh SS. Relationship of Moral and Politics. *Journal of Ethics in Science and Technology*. 2016; 10(3): 19-28. [Persian]
4. Ben Nabi M. *Shoroot al-Nahza*. Translated by Kamel Mesqavi O, Shahin A. Damascus: Dar al-Fekr; 1992. p.29, 58, 76. [Arabic]
5. Ben Nabi M. The future of Islam and dangerous waves. Translated by Zamani M. Tehran: Ketabfrooshi; 1964. p.27-29. [Persian]
6. Shariati A. Recognition of Iranian-Islamic identity (Collection of works 27). Tehran: Elham Publications; 1982. p.31-32. [Persian]
7. Ben Nabi M. *Vajhat al-Alam al-Islami*. Translated by Shahin A. Damascus: Dar al-Fekr; 1989. Vol.1 p.58-59. [Arabic]
8. Mousavi Khomeini SR. *Sahife-ye Noor*. Tehran: Institute for Editing and Publishing the Works of Imam Khomeini (RA); 1999. p.32. [Persian]
9. Motahari M. Professor Motahari's Notes. Tehran: Sadra Publications; 1998. Vol.9 p.61, 260. [Persian]
10. Motahari M. *Imamat and leadership*. Tehran: Sadra Publications; 1989. p.31-32. [Persian]
11. Lucas H. *History of civilization: From the earliest times to our century*. Translated by Azarang A. Tehran: Keyhan Publications; 1995. p.15. [Persian]
12. Durant W. *History of Civilization*. Translated by Payandeh A. Tehran: Scientific and Cultural Publishing Company; 1964. Ch.4 Vol.5 p.591. [Persian]
13. Ameli SJM. *Imam Ali (a.s.) and Khawarij*. Tehran: Organization of Research Institute of Islamic Culture and Thought; 2006. p.150, 333. [Persian]
14. Ben Mozahem Menghari AN. *Vagh'ato seffeyn*. Beirut: Dar al-Jail Taba al-Sales; 1989. p.408. [Arabic]
15. Alam AR. *History of Western political philosophy (new era and 19th century)*. Tehran: Ministry of Foreign Affairs; 2016. p.51, 53. [Persian]
16. Enayat H. *Foundation of political philosophy in the West*. Tehran: Zemestan Publications; 2006. p.164, 166. [Persian]
17. Sharif Razi M. *Nahj al-Balagha*. Translated by Dashti M. Qom: Mashhoor Publications; 2000. [Persian]
18. Nazimian Fard A. *Saqifah; Reproduction of Siadat Jahili*. *Journal of Historical Research*. 1970; 3(12): 97-112. [Persian]
19. Ibn Abi al-Hadid E. *Description of Nahj al-Balagha*. Beirut: Dar al-Ehya al-Kotob al-Arabiya; 1965. Vol.2 p.227-228; Vol.4 p.56; Vol.15 p.131; Vol.19 p.92. [Arabic]
20. Jahandi A. *Politics as the exercise of power*. *Democracy Newspaper*. 2003; p.6. [Persian]
21. Balazari A. *Ansab al-Ashraf*. Research by Zakar S, Zarkali R. Beirut: Dar al-Fekr; 1996. Vol.1 p.184; Vol.3 p.55. [Arabic]
22. Ibn Saad M. *Tabaqat al-Kubara*. Research by Atta MA. Beirut: Dar al-Kitab al-Alamiya; 1990. Vol.3 p.10. [Arabic]
23. Machiavelli N. *Shahriar*. Translated by Ashuri D. Tehran: Nahr-e Karzan; 1996. p.117. [Persian]
24. Amini AH. *Al-Ghadir, Jalal al-ddin Farsi*. Tehran: Bonyad-e Besat Publications; 1990. p.102. [Persian]
25. Moones H. *Atlas of Islamic History, Azartash Azarnoosh*. Tehran: Geographical organization of the armed forces; 1996. p.406. [Persian]
26. Deinavari AH. *Al-Imamah va al-Siyasah*. Beirut: Dar al-Azwa; 1989. p.120, 191. [Arabic]
27. Masooudi A. *Moroj al-Zahab*. Translated by Payandeh A. Tehran: Scientific and Cultural Publications; 1995. Vol.2 p.472. [Persian]
28. Esfahani AF. *Maghatel al-Talibin*. Beirut: Ela Scientific Press Institute; 1998. p.160. [Arabic]
29. Ibn Athir A. *Al-Kamal fi al-Tarikh*. Beirut: Dar al-Sadir Publications; 1994. Vol.3 p.440. [Arabic]
30. Ibn Qutaybah Dinawari AA. *Al-Imamat va al-Siasat*. Translated by Tabatabaei SN. Tehran: Qoghoos Publications; 2001. p.217. [Persian]
31. Sepehri M. *Islamic civilization during the Umayyad era*. Tehran: Noor al-Thaghalain Publication; 2006. p.117-120. [Persian]
32. Atwan H. *Islamic sect in Sarzemin Sham during the Umayyad era*. Translated by Shafi'I HR. Mashhad: Astan Quds-e Razavi; 1992. p.17. [Persian]
33. Hakimi MR. *Maktab-e Tafkik*. Tehran: Islamic Farhang Publishing Book; 2003. p.325. [Persian]